مثلّث روابط

فاروق ایزدی‌نیا

نسخه اصل فارسی



## مثلّث روابط

## فاروق ایزدی‌نیا

**مقدّمه**

تردیدی نیست که در جهان عنصری بین عناصر گوناگون روابطی برقرار است که خارج از دسترسی آدمی است. امّا، روابطی هم وجود دارد که انسان در آن دخیل است و لابدّ باید از هدایات الهیّه سود جوید تا این روابط به بهترین نحو برقرار گردد. عدول از هدایات مزبور عمدتاً سبب ناراحتی برای خود شخص می‌گردد. زیرا آن که واقف بر روابط ضروریه است آدمی را راهنمایی می‌کند که در جهتی حرکت نماید و رفتار و گفتار و بعضاً پندار خویش را به نحوی منظّم سازد که بتواند خود را ارتقاء بخشد.

حال، آنچه که در این یادداشت کوتاه مدّ نظر است، اگرچه به این صراحت در آثار مبارکه مشاهده نشده، امّا تماماً مبتنی بر هدایات الهیّه است. به این معنی که، وجوه گوناگون روابط از آثار مختلف استخراج می‌شود، در کنار هم قرار می‌گیرد، و تصویری را به وجود می‌آورد که گویای واقعیتی است ملموس و محسوس. شاید این تصویر به این صورت در هیچ اثری بیان نشده باشد، امّا جنبه‌های مختلف آن به انحاء گوناگون بیان شده است.

بدین لحاظ، پایه و اساس این نظریه که ابراز می‌شود مبتنی بر و مستند به آیات الهی است که هر کدام به جای خود اتیان خواهد شد. اگر بتوانیم این روابط را بپذیریم و مدّ نظر قرار دهیم، زندگی به مراتب آسان‌تر، دغدغه‌های فکری کمتر، تنش‌های بین نفوس به صفر نزدیک‌تر و آرامش فکری برقرار می‌شود.

مقدّمةً ذکر می‌گردد که حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "اصل این است که باید نفوس را چنان تربیت نمود که جرم واقع نگردد. زیرا می‌توان جمعی را چنان تربیت نمود که از ارتکاب جرائم چنان اجتناب و استیحاش نمایند که در نزد ایشان نفس جرم، اعظم عقوبت و نهایت عذاب و قصاص باشد. لهذا جرمی واقع نگردد." (مفاوضات عبدالبهاء، فصل "عز"، ص202)

جمال مبارک نیز بر لزوم ایجاد خشیةالله در نفوس تأکید دارند: "امری که در ظاهر و باطن سبب حفظ و منع است، خشیةالله بوده و هست. اوست حارس حقیقی و حافظ معنوی. باید به آنچه سبب ظهور این موهبت کبری است تمسّک جست و تشبّث نمود." (مجموعه الواح طبع مصر، ص297)

امّا، به هر حال جرمی واقع می‌شود و ظلمی از ظالمی به مظلومی روا می‌گردد. راقم سطور ارتباط بین خدا، مظلوم و ظالم در این جهان را به مثلّثی تشبیه می‌کند که در رأس بالای مثلّث خداوند قرار دارد. در رأس سمت راست مظلوم و در رأس سمت چپ ظالم قرار دارد. حال، بین اینها روابطی برقرار می‌شود. زیرا تا ظلمی نباشد، ظالم و مظلوم معنا پیدا نمی‌کند و چون ظلمی واقع شد، ارتباط بین این دو حاصل می‌شود. بنابراین، سه نوع ارتباط را باید بررسی کنیم: ارتباط بین ظالم (که محلّ صدور ظلم یا آغازگر ارتباط است) و مظلوم (که محلّ وقوع ظلم و ادامه دهندۀ ارتباط است)؛ ارتباط بین مظلوم و خدا؛ ارتباط بین خدا و ظالم.

**ظالم و مظلوم**

ظلم عبارت از عملی است که حقّ و حقوق کسی در آن پایمال می‌شود، اعم از آن که جانی، مالی، روانی باشد. به هر یک از اینها در آثار مبارکه به نحوی اشاره شده است. در طول تاریخ امر مبارک، ظلم ظالمین همواره وجود داشته و ارباب ستم به انحاء مختلف ناس غافل و جاهل را تحریک کرده‌اند. در پنج کنز این کلام مبارک از جمال قدم نقل شده است، "آمده‌ام که در این عالم پرآلایش، که از ظلم ظالمین و تعدّی خائنین باب آسایش بر تمام وجود مسدود است، بحول‌الله و قوّته چنان عدل و امانت و صیانت و دیانتی در آن ظاهر و باهر نمایم..." (پیام آسمانی، ج1، ص32)

از رأسی که ظالم در آن قرار دارد، به سوی مظلوم حرکتی صورت می‌گیرد، یعنی ظلمی روا می‌شود، حقّی پایمال می‌گردد، دلی می‌شکند، اشکی فرو می‌ریزد، آهی از بن جان بر می‌آید. امّا، مظلوم را حقّ آن نیست که دست به انتقام گشاید یا بخواهد معامله به مثل نماید. زیرا اگر چنین کند او نیز همانند ظالم شود و دست به همان عمل زند که او بناحق زده است. بنابراین، این راهی یک‌طرفه از سوی ظالم به مظلوم است.

حضرت عبدالبهاء در مفاوضات مبارک اشارتی به این نکته دارند، "بشر حقّ انتقام ندارد ... زیرا انتقام تشفّی صدر است که از مقابله بالمثل حاصل گردد و این جائز نه... شخص مظلوم متعدّی علیه حقّ انتقام ندارد بلکه عفو و سماح لازم و این سزاوار عالم انسان است." (مفاوضات عبدالبهاء، فصل "عز"، ص201 / سماح = بخشیدن)

در ادامه می‌فرمایند که، "بلکه اگر ممکن شود اعانتی به متعدّی نماید. این نوع سزاوار انسان است. به جهت این که از برای او از انتقام چه ثمری حاصل. هر دو عمل یکی است. اگر مذموم است هر دو مذموم است. نهایت این است که این مقدّم بود و آن مؤخَّر." (همان، ص202)

جالب آن که حتّی در مورد غیبت کردن، جمال مبارک جناب نبیل زرندی را انذار می‌فرمایند که، "إن یَغتَبْکَ نفسٌ أنتَ لاتفعَلْ به کما فعل لئلّا تکونَ مثله." (آثار قلم اعلی، ج4، ص61 – مضمون: اگر کسی غیبت تو را کرد، تو چنان نکن مبادا مثل او شوی.)

جمال قدم تصریح می‌فرمایند، "اگر از نفسی الیوم عملی ظاهر شود که سبب ابتلاء و ضرّ نفسی گردد، فی‌الحقیقه آن عمل به مظلوم راجع است." (حیوة بهائی، ص21) این بدان معنی است که هر عملی، ولو به قصد مقابله به مثل باشد، ممنوع است.

تصوّر نشود کسی ظلم نمی‌کند. اگر به دیدۀ حقیقت بنگریم همه به نوعی مرتکب ظلم می‌شویم. جمال قدم می‌فرمایند، "ای ذبیح نفس ظلم مُحدِث ظهور سطوَت و قهر بوده. اگر به بصر حقیقی ملاحظه نمائید جمیع ناس مستحقّ عذابند. چه که به ظلم مشغولند. إلّا مَن شاءَ رَبُّک. مع‌ذلک باسمه الرّحمن الرّحیم ناظر و دوست نداشته و ندارد احدی بر نفسی تعرّض نماید. ظالمان را به خدا واگذارند و در شدائد صابر باشند. این است حقّ و شأن اهل حقّ و ما بعدَ الحقّ إلّا الضّلال." (امر و خلق، ج3، ص227)

ظلم چرا واقع می‌شود؟ وقتی نفس امّاره بر انسان غالب می‌شود، او را وادار به عمل خلاف می‌کند. به عواقب آن نمی‌اندیشد و شاید اصلاً عملی را که انجام می‌دهد ظلم نداند. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "اگر نفسی خوفِ عقوبت ابدی و امیدِ به مکافات ابدی داشته باشد البتّه این نفس به نهایت همّت در فکر اجراء عدل است و بیزار از ظلم. زیرا انسانی که معتقد است اگر ظلم کند در عالم باقی به عذاب الهی معذَّب می‌شود، البتّه از ظلم و اعتساف اجتناب نماید." (خطابات مبارکه، ج1، ص175)

در امر مبارک به موارد متعدّدی به عنوان ظلم اشاره شده است که می‌توان به بعضی از آنها اشاره داشت:

اوّل – معروف‌ترین آن پایمال کردن حقوق دیگران است. زیرا عدل را "اعطاء کلَّ ذی‌حقٍّ حقَّهُ" (آثار قلم اعلی، ج4، ص254) تعریف کرده‌اند.

دوم – دروغ گفتن به دیگران. جمال مبارک دربارۀ صدق می‌فرمایند، "ایّاکم یا قوم أن تدعوه تحت مخالب الکذب. خافوا الله و لاتکونوا مِنَ الظّالمین. مَثَلُهُ مثل الشّمس إذا أشرَقَت مِن افقها أضائَتِ الآفاق و أنارت وجوه الفائزین. إنّ الّذی مُنِعَ عنه انّهُ فی خسرانٍ مبین." (امر و خلق، ج3، ص146 / مضمون: ای مردم مبادا صدق را در چنگال کذب قرار دهید. بترسید از خدا و نباشید از ظالمین. مثال صدق مانند خورشید است که وقتی از افقش اشراق کرد آفاق را روشن نمود و سیمای فائزین به آن را روشنی بخشید. کسی که از آن منع شد در زیان آشکار است.)

سوم – ظلم به خویشتن است. اعراض از خداوند و روی آوردن به غیر او عبارت از ظلم به خویش است. جمال قدم می‌فرمایند، "مَن یأتی بعمل السّموات و الأرض و یعدل بین النّاس إلی آخرِ الّذی لا آخِرَ لَه و یتوقّفُ فی هذا الأمر إنّه قد ظلَمَ علی نفسِهِ و کانَ مِن الظّالمین." (آثار قلم اعلی، ج4، ص254 / مضمون: اگر کسی به جمیع اعمال نیکویی که در آسمانها و زمین است عامل باشد و بین مردمان تا ابد عدالت برقرار کند و در این امر مبارک ادنی توقّفی بنماید او بر خویشتن ظلم کرده و در زمرۀ ظالمین محسوب است.) و در بیان دیگر می‌فرمایند، "قل أنّ عدلَ الّذی تضطربُ مِنهُ أرکانُ الظّلم و تنعدم قوائم الشّرک هو الإقرار بهذا الظّهور فی هذا الفجر الّذی فیه أشرَقَت شمسّ البهآء عن افق البقآء بسلطانٍ مبین. و مَن لَم‌یؤمِنْ بِهِ إنّه قد خَرَجَ عن حصنِ العدل و کُتِبَ اسمُهُ مِن الظّالمین فی الواحِ عزٍّ حفیظ." (آثار قلم اعلی، ج4، ص254 / مضمون: بگو عدلی که ارکان ظلم از آن مضطرب و ستون‌های شرک از آن معدوم گردد عبارت از اقرار به این ظهور در این فجری است که در آن شمس بهاء از افق بقاء اشراق کرده. کسی که به آن ایمان نیاورد از حصن عدل خارج شده و اسمش در لوح محفوظ در زمرۀ ظالمین ثبت شده است.)

چهارم – عدم رعایت حکمت. عدم رعایت حکمت سبب شود که ضرّ آن به امر الهی و حتّی سامعین برسد چه که آنها را بالمرّه از صراط مستقیم دور سازد و به اعراض از حقّ وادارد. جمال قدم می‌فرمایند، "بعضی از دوستان الهی حکمت را ملاحظه ننموده‌اند و از مقامش غافل شده و سبب گشتند در بعضی از بلاد ضوضاء مرتفع شد. بشنوید ندای مظلوم را و به آنچه در الواح نازل شده عامل شوید. تا سمع نیابید لب نگشایید و تا ارض طیّبۀ مبارکه مشاهده نکنید بذر حکمت را ودیعه نگذارید. القاء کلمۀ الهی وقتی است که سمع و بصر مستعد باشند و همچنین ارض. بعضی در بعضی از احیان تکلّم نمودند به آنچه که ضرّش به اصل سدره راجع است. قل یا قومُ، خافوا اللهَ و لاتکونوا مِنَ الظّالمین. إتّقوا الله و لاتکونوا مِنَ الجاهلین. ارض جُرُز لایق انبات نه و سمع شرک لایق اصغاء کلمۀ توحید نه." (ادعیه محبوب، طبع مصر، ص3-402)

پنجم – مجادله با ناس. در کتاب الهی مکرّراً دربارۀ نهی از مجادله با نفوس به صراحت ذکر شده است. در لوح رضوان‌العدل می‌فرمایند، "إنّ الّذین یُجادلون و یُحاربون مع النّاس أولئک خرَجوا عن رضوان العدل و کانوا مِنَ الظّالمین فی الواح عزٍّ حفیظ." (آثار قلم اعلی، ج4، ص257 / مضمون: کسانی که به مجادله و جنگ با مردم بپردازند از بهشت دادگری خارج شده و در زمرۀ ظالمین در لوح محفوظ مذکورند.)

ششم – فساد بعد از اصلاح. می‌دانیم که جمال مبارک برای اصلاح عالم آمده‌اند ("حقّ جلّ جلاله از برای اصلاح عالم آمد." [امر و خلق، ج3، ص471]) و جمیع بندگان مأمور به اصلاح هستند. چه که می‌فرمایند، "جمیع از برای اصلاح عالم خلق شده‌اند." (منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، چاپ اوّل، ص140) نحوۀ اصلاح عالم را هم بیان کرده‌اند: "اصلاح عالم از اعمال طیّبۀ طاهره و اخلاق راضیۀ مرضیّه بوده." (امر و خلق، ج3، ص203) با توجّه به توضیحات فوق می‌توان پی برد که چرا مفسد فی‌الأرض در زمرۀ ظالمان محسوب است. بیان جمال قدم است که، "لیس الفخر لِمَن یُفسدُ فی الأرض بعد اصلاحها. اتّقوا الله یا قوم و لاتکوننّ مِنَ الظّالمین." (امر و خلق، ج4، ص249)

برای پی بردن به ظهور اعمال صالحه و اعمال نالایقه در عوالم الهیّه بیانی از حضرت بهاءالله بشنویم که با شنیدن آن از ارتکاب هرچه عمل نالایق است بیزار می‌شویم و به مبادرت به اعمال مرضیه و لایقه مشتاق می‌گردیم:

"اگر بخواهم از ظهورات اعمال و افعال و اقوال که به صورت‌های مختلفۀ غیرمحصوره در عوالم الهی جلوه می‌نماید شرح دهم و پرده بردارم، بیم آن است که از طرفی نفوس قدسیه اَبدان را بگذارند و به مقاعد عزّ رحمن عروج نمایند و نفوس شریرۀ ظالمه خوفاً عمّا عمِلوا فی حیات الباطلة قالب تهی کنند. فیا شوقاً إلَی الأخلاق روحانیه و اعمال طیّبه و اقوال صادقۀ نافعه و ما یظهرُ مِنها مِن سماء مرفوعة و ارض مبسوطة و شموس مُشرقه و اثمار لائحة و کواکب دُرّیّة و عیون صافیة و انهار جاریة و هواء لطیفة و قصور عالیة واشجار رفیعة و اثمار جنیّة و قُطوف دانیة و طیور مغرّدة و اوراق محمّرة و اوراد معطّرة. ثم أقولُ الأمان الأمان یا ربّی الرّحمن مِن اخلاق سیّئة و اعمال شریرة و افعال غیرمرضیة و اقوال کذبة مضرّة و ما یظهر مِنها که در امکان به صورت نیۭران و جحیم و زقّوم و ضریع و به صورت تمام خباثت و مکاره و اسقام و احزان و سموم و سیوف و سهام و سنان ظاهر می‌شود. الله اکبر، بیش از این کشف اسرار جائز نه." (مائده آسمانی، ج7، ص124)

**مظلوم و خداوند**

همانطور که ذکر شد از سوی مظلوم به طرف ظالم راهی وجود ندارد. این راه مسدود است. پس لابد باید درد درون را در جایی عنوان کند و آهی از بُن دل برکشد و به جایی روی آورد. هیچ ملجأ و پناهی جز خدا ندارد که قضاوت عادلانۀ عالمانه کند. پس درد خویش نزد او بیان کند. به او توکّل نماید و یقین دارد که او به عدالت عمل نماید.

صریح بیان مبارک جمال قدم است، "لاتَعتدوا علی مَنِ اعتَدیٰ عَلیکم لِیظهرَ فضلُکُم و عنایتکم بین العباد. کذلک نُزِّلَ مِن قبلُ مِن سماء مشیّة رَبِّنَا المُنزلِ القدیم." (امر و خلق، ج3، ص227 / مضمون: بر کسی که به شما تعدّی کند شما تعدّی نکنید تا فضل و عنایت شما بین بندگان ظاهر شود. اینچنین از سماء مشیت الهی از قبل نازل شده است.)

جمال قدم تعیین تکلیف فرموده‌اند: "دربارۀ غافلین و طاغّین دعا نمایید و از حقّ جلّ جلاله هدایت ایشان را بخواهید و اگر قابل هدایت نباشند إنّهُ لَهُوَ الآخذُ الشّدید. اخذ می‌نماید چنانچه نمود. در این ظهور مهلت قلیل بوده و هست." (امر و خلق، ج3، ص8-227)

این دادخواهی او نزد خداوند البتّه مؤثّر است. زیرا جمال قدم در لوح رئیس فارسی می‌فرمایند، "البتّه نالۀ این اطفال و حنین این مظلومان را اثری خواهد بود." (الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص230) حضرت عبدالبهاء نیز تأکید دارند، "از سرشک دیدۀ یتیمانِ ستم‌دیدگان حذر لازم، زیرا سیل‌خیز است؛ و از دود آه مظلومان پرهیز باید، زیرا شررانگیز است." (مائدۀ آسمانی، ج5، ص253)

حضرت بهاءالله تأکید دارند، "و إن یظلَمْکَ أحدٌ لاتَتَعرّضْ بِهِ. دَعْ حُکمَهُ إلَی الله و إنّهُ یأخُذُ حقَّ المظلوم عن الّذینهم یظلمون." (سورۀ حج، آثار قلم اعلی، ج4، ص81)

در مقابل خداوند نیز دادخواهی ستمدیدگان را بشنود و به موجب آن عمل نماید. البتّه صبر انسان و صبر خداوند با هم متفاوت است. از آن گذشته خداوند ناظر به حکمت‌هایی است که آدمی از آن غافل است. جمال مبارک توضیح می‌فرمایند، "اگر نظر به فضل و حکمت‌های اُخریٰ نمی‌بود هرآینه نفوسی که اقلّ مِن ذرّ سبب اذیت و ضرّ احبّای الهی شده‌اند به اسفل دَرَک جحیم راجع می‌گشتند و آنی ارض حمل آن نفوس نمی‌نمود و این دربارۀ نفوس ضعیفۀ غافلۀ جاهله بوده و هست. والّا نفوسی که به کمال عناد برخاستند و به مشارق حبّ الهی و مطالع ذکر او در این ظهور اعظم به اعراض و اعتراض قیام نمودند به ید قدرت اخذ شده و خواهند شد. إنَّ رَبَّک لهو المنتقمُ الآخذُ القدیر." (مائدۀ آسمانی، ج8، ص149)

حضرت ولی امرالله تأکید دارند، "میزان عدالت الهی دائر و برقرار است ... مقتدر حقیقی دمار از روزگار ظالمین در آورده احقاق حقّ مظلومان را از ظالمان خواهد فرمود." (توقیعات مبارکه، ج3، ص11) در بیان دیگر می‌فرمایند، "بطشش شدید است و انتقامش عظیم. ید غیبیَش در کار است و تصرّفات عجیبۀ غریبه‌اش در عالم کَون آشکار. سوفَ یرون الظّالمونَ أثمارَ ما غَرَسوا و جزاء ما عَمِلوا ألا انّهُم فی خسرانٍ مبین." (منتخباتی از توقیعات مبارکه، ص362)

یکی از موارد مهمّ در ادیان "حقّ النّاس" است. جمال مبارک در جواب سائلی می‌فرمایند، "چنانچه در السنه معروف که خداوند رحمن گاه میشود که از حق خود می‌گذرد و عفو نماید ولکن از حقوق النّاس نمی‌گذرد تا آن که ادای حقّ آنها شود." (مائدۀ آسمانی، ج7، ص120)

در همین لوح است که اشاره دارند، "النّاس مجزیون بأعمالهم؛ إن خیراً فخیرٌ و إن شرّاً فشرٌّ." (همان، ص121 / مضمون: مردم مطابق اعمالشان جزا داده می‌شوند؛ اگر کارشان نیکو است پاداش نیکو دارد و اگر بد است پاداش همانند دارد.)

امّا، خداوند مکافات ظلمی را که به مظلوم روا شده به صورت پاداشی به مظلوم خواهد داد. حضرت عبدالبهاء اشارتی لطیف دارند که، "قطراتی از خون فدای حضرت بیچون کردند ولی خونبها را از جمال ابهی گرفتند و کأس فضل و عطا را از دست آن دلبر یکتا نوشیدند." (مائدۀ آسمانی، ج5، ص166)

به این علّت است که حضرت عبدالبهاء توصیه می‌فرمایند، "ای موقن بالله احزان خود را حواله به این عبد نما. چه که دریای بی‌پایانش نزد این عبد موج می‌زند. من غمخوار توام، تو غم مخور." (بشارةالنّور، ص312)

جمال قدم تأکید دارند، "هر ظلمی که از ظالمی ظاهر شد، او را به نفس حق واگذارید. عدل الهی مهیمن و محیط است." (آثار قلم اعلی، ج7، ص152)

لذا، فرد مظلوم، دادخواهی از حق می‌کند؛ حق او را تسلّی می‌بخشد و ظلم رفته به او را به شیوۀ خود جبران می‌فرماید. توجّه به این نکته بسیار حائز اهمّیت است که جبران ظلم به شیوه‌ای است که خداوند مدّ نظر دارد نه به روالی که ما تصوّر می‌کنیم.

از آن گذشته وقتی به حقّ واگذار می‌‌کنیم و به او توکّل می‌نماییم و امور خود را به او تفویض می‌کنیم، دیگر پیگیری معنایی نخواهد داشت. معهذا بی‌مناسبت نیست که به بعضی موارد جبران حقّ مظلوم که در لوح حقّ‌النّاس ذکر شده، پرداخته شود:

"احقاق هر حقّی در هر عالمی به صورتی که در آن عالم داده، خواهد شد و البتّه اگر غیر این باشد احقاق حق نشده." (مائدۀ آسمانی، ج7، ص122)

بعد به حبل مثال‌ها متمسّک می‌شوند و می‌فرمایند، "هر گاه نفسی در فصل ربیع حبّه و هسته‌ای از نفسی غصب نماید و در بُستان خود بذرافشانی کند تا آن که سبز و خرّم شود و بالاخره در فصل صیف به مقام ثمر و یا شجر برسد و بعد سلطان عادل اراده فرماید که در این فصل، که صیف گفته شد، اخذ حقّ مظلوم نماید، چه نحو معمول می‌دارد؟ آیا در عوض، حبّه و یا هسته اخذ می‌فرماید و یا آن که نفس شجر را با ثمری که با اوست اخذ می‌کند و تسلیم می‌دهد؟ البتّه خواهی گفت شجر را؛ و حال آن که این صورت غیر آن صورت است و این اسم و وصف غیر آن اسم و وصفی است که در فصل ربیع داشت. بلکه آن حبّه و هسته در فصل صیف، به زعم تو، وجود ندارد و بر فرض وجود اگر به عین ادا شود برای صاحب، ثمری نمی‌دهد و نتیجه ندارد. چه که فصل ربیع که هنگام بذرافشانی بود منقضی شد و حبّه و هسته آلت معطّله خواهد بود و این به نظر ظاهر و قاصر است که گفته شد که وجودندارد و ثمر نمی‌دهد. ولکن در حقیقت و واقع این حبّه و هسته موجود و به صورت شجر و ثمر که اعلی و اغلی است مشهود." (مائدۀ آسمانی، ج7، ص123)

مثال بعدی دربارۀ احقاق حق در همین عالم است که شاید به تصوّر ما اصلاً نگنجد. می‌فرمایند، "بسا می‌شود که احقاق حق در همین عالم شده باشد و تو آگاه نباشی. چنانچه گاه می‌شود که زخارف و اموال قمیص قضایا و بلایا می‌شود و بلا و قضا به صورت مال جلوه می‌نماید. چنانچه تلف اموال گاه می‌شود که سبب و علّت رفع بلا می‌گردد و در این مقام فرق نمی‌کند که این تلف اموال به اسباب سماوی باشد و یا آن که نفسی ظلم کند و بعداً آن اخذ نماید. پس چنین مالی هر که غصب کند و اخذ نماید قضا و بلا را از تو رفع نموده و بر خود وارد آورده. آیا احقاق حقّی بهتر از این متصوّر است. لا وَ رَبِّ العالمین." (همان، ص123-124)

**ظالم و خداوند**

جمال مبارک ظالمین را انذار می‌فرمایند که دست خود را از ظلم کوتاه نمایند، زیرا از ظلم احدی نمی‌گذرند. (کلمات مکنونه)

در لوح رئیس فارسی نیز این انذار مشاهده می‌شود، "در هر شیئی اثری مشهود و احدی انکار آثار اشیاء ننموده مگر جاهلی که بالمرّه از عقل و درایت محروم باشد. لذا البتّه نالۀ این اطفال و حنین این مظلومان را اثری خواهد بود. (اقتدارات، ص303)

حتّی مجازات الهی نیز حتمی است. حضرت ولی امرالله تأکید دارند، "مقتدر حقیقی دمار از روزگار ظالمین در آورده احقاق حقّ مظلومان را از ظالمان خواهد فرمود." (توقیعات مبارکه، 192201948، ص11)

امّا، خداوند مختار است. وقتی مظلومی به حقّ توکّل می‌کند، و مظلومیت خود را به درگاه او می‌برد، مکافات را از او می‌گیرد و بقیه را به حق واگذار می‌کند که هر طور صلاح می‌داند عمل نماید. در واقع، او داد خود را از خدا گرفته است و بقیه آن مربوط به ذات الوهیت است که دربارۀ ظالم چگونه عمل نماید. مگر آن که مظلوم به خداوند بگوید من از تو هیچ مکافاتی نمی‌خواهم، فقط داد مرا از ظالم بگیر و او را به جزای اعمالش برسان تا سبب تشفّی صدر من گردد. یعنی، در واقع در باطن خویش طالب انتقام است که البتّه به دست خداوند انجام شود.

امّا، نظر خداوند این است که فرد مظلوم عفو نماید نه آن که طالب انتقام باشد. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "اگر نفسی تقصیری نسبت به دیگری نماید، باید دیده خطاپوش باشد و قصور مقصّر را در حق خویش به دامن عفو ستر نماید و در مقابل آن قصور نهایت محبّت و مهربانی مُجری دارد تا مقصّر خجل و شرمسار نشود." (مائدۀ آسمانی، ج2، ص98)

جمال مبارک مایلند که نفوس از تقصیر یکدیگر بگذرند و به ذیل عفو و صفح تمسّک جویند: "کونوا، یا قوم، ستّاراً فی الأرض و غفّاراً فی البلاد لیغفرَکم الله بفضله ثمّ اصفحوا لیصفح الله عنکم و یُلبسکم بُردَ الجمیل." (آثار قلم اعلی، ج4، ص115 / ای مردم در روی زمین ستّار باشید و در شهرها بخشنده و غفّار تا خداوند هم به فضلش شما را ببخشاید. پس ببخشید تا خداوند هم شما را ببخشد و لباس جمیل به شما بپوشاند.)

این مطلب در قرآن کریم (سورۀ نور، آیۀ 22) نیز تصریح شده است: "... وَ الیعفوا وَ الیصفحوا ألاتُحِبّون أن یَغفِرَ اللهُ لکم و اللهُ غفورٌ رحیم." (باید که عفو کنند و درگذرند. آیا دوست ندارید که خداوند از شما درگذرد؟ و خدا آمرزگار مهربان است.)

در سورۀ تغابن (آیۀ 14) نیز اشارۀ گذرایی است که، "... إن تعفوا و تصفحوا و تغفروا فَإنَّ اللهَ غفورٌ رحیم." (اگر گذشت و بخشایش پیشه کنید و درگذرید، خداوند هم آمرزگار مهربان است.)

می‌دانیم که عفو و صفح با هم تفاوت دارند. در واقع خداوند از ما صفح را می‌خواهد تا او هم صفح کند. در تفاوت بین عفو و صفح چنین آمده است:

"صفح یک مرتبه برتر از عفو است. زیرا در عفو، شماتت و مذمّت زبانی نفی نشده است، امّا در صفح، علاوه بر بخشش خطا، به خطاکار روی خوش نشان داده می‌شود و در واقع، خطای او فراموش می‌شود و هیچ نوع شماتتی نسبت به او انجام نمی‌شود. پس معنای صفح عبارت است از روی خوش نشان دادن به خطاکار؛ یعنی علاوه بر این که او را عفو کردم به او روی خوش هم نشان دادم. در حدیثی از امام چهارم آمده است که در معنای "فاصفَحِ الصّفحَ الجمیل" (سورة الحِجر، آیۀ 85) فرمودند، "یعنی بخشش بدون عِتاب." (تفسیر نورالثّقلین، ج3، ص27)

از آن گذشته ما خود مرتکب مناهی بسیاری می‌شویم و به درگاه حق می‌رویم و طلب بخشش می‌کنیم و انتظار داریم که او ما را مورد لطف و عنایت خود قرار دهد و البتّه وعده هم فرموده که خواهد بخشید کسی را که به حقیقت نادم و تائب باشد. میل خداوند اصولاً به سوی بخشش است نه انتقام و مجازات، گو این که به واسطۀ این دو است که نظم در عالم برقرار می‌شود. جمال قدم می‌فرمایند:

"اسم ستّارم هتک استار را دوست نداشته و رحمت سابقه حجبات خلق راندریده. ای علی اسم غفّارم سبب تعویق عِقاب بوده و اسم وهّابم علّت تأخیر عذاب." (اقتدارات، ص131)

در مقام دیگر می‌فرمایند، "قسم به جمال محبوب اين است رحمتی که همه ممکنات را احاطه نموده و اين است يومی که در آن فضل الهی جميع کائنات را فرا گرفته. ای علی عين رحمتم در جريان است و قلب شفقتم در احتراق چه که لازال دوست نداشته که احبّايش را حزنی اخذ نمايد و يا همّی مسّ کند. اگر اسم رحمانم مغاير رضا حرفی از احبّايم استماع نمود مهموماً مغموماً به محلّ خود راجع شد و اسم ستّارم هر زمان مشاهده نمود نفسی به هتکی مشغول است به کمال احزان به مقرّ اقدس باز گشت و به صيحه و ندبه مشغول و اسم غفّارم اگر ذنبی از دوستانم مشاهده نمود صيحه زد و مدهوش بر ارض اوفتاد و ملائکهء امريّه به منظر اکبر حملش نمودند." (منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، شماره 142)

بی‌مناسبت نیست داستانی را از انجیل نقل کنیم که در انجیل متّی، باب18، آیات 21 الی 35 درج شده است:

"آنگاه پطرس نزد او آمده گفت خداوندا چند مرتبه برادرم به من خطا ورزد می‌باید او را آمرزید. آیا تا هفت مرتبه؟ عیسی بدو گفت ترا نمی‌گویم تا هفت مرتبه، بلکه تا هفتاد و هفت مرتبه. از آن جهت ملکوت آسمان پادشاهی را مانَد که با غلامان خود ارادۀ محاسبه داشت. و چون شروع به حساب نمود، شخصی را نزد او آوردند که ده‌هزار قنطار به او بدهکار بود. و چون چیزی نداشت که ادا نماید، آقایش امر کرد که او را با زن و فرزندان و تمام مایملک او فروخته طلب را وصول کنند. پس آن غلام رو به زمین نهاده او را پرستش نمود و گفت ای آقا مرا مهلت ده تا همه را به تو ادا کنم. آنگاه آقای آن غلام بر وی ترحّم نموده او را رها کرد و قرض او را بخشید. لیکن چون آن غلام بیرون رفت یکی از هم‌قطاران خود را یافت که از او صد دینار طلب داشت. او را بگرفت و گلویش را فشرده گفت طلب مرا ادا کن. پس آن هم‌قطار بر پای‌های او افتاده التماس نموده گفت مرا مهلت ده تا همه را به تو ردّ کنم. امّا او قبول نکرد. بلکه رفته او را در زندان انداخت تا قرض را ادا کند. چون هم‌قطاران وی این وقائع را دیدند بسیار غمگین شده رفتند و آنچه شده بود به آقای خود باز گفتند. آنگاه مولایش او را طلبیده گفت ای غلام شریر آیا تمام آن قرض را محض خواهش تو به تو نبخشیدم. پس آیا ترا لازم نبود که بر هم‌قطار خود رحم کنی چنان که من بر تو رحم کردم؟ پس مولای او در غضب شده او را به جلّادان سپرد تا تمام قرض را بدهد. به همین طور پدر آسمانی من نیز با شما عمل خواهد نمود اگر هر یکی از شما برادر خود را از دل نبخشد."

بالنّتیجه، توکّل در اینجا نقش خود را ایفا می‌کند. جمال قدم می‌فرمایند، "توکّلوا علی الله فی کلّ الامور. انّه یحفظ من یشاء و ینصر مَن نطق بذکره الجمیل" (آثار قلم اعلی، ج5، ص69) یا "انّک لاتحزن من شیءٍ توکّل علی الله فی أمرک." (آثار قلم اعلی، ج5، ص6)

حال، در این مقام، فرد باید جمیع امور را اعم از مجازات فرد ظالم یا حتّی عفو و بخشش او را به خدا واگذار نماید. زیرا نفع او در این است که جزای حسنه را از خداوند بگیرد و بقیه امور به حضرتش مفوّض گردد. حضرت بهاءالله تأکید دارند، "بسا می‌شود انسان امری را که به نظرش پسندیده است از حقّ جلّ جلاله مسألت می‌نماید و بعد کمال ضرّ از او حاصل. لذا قلم اعلی مقام توکّل و تفویض را القاء فرمود. بر هر صاحب بصر و ادراکی معلوم و واضح است که از حقّ جلّ جلاله آنچه ظاهر می‌شود از مقتضیات حکمت بالغه بوده و هست و اگر کسی تفویض نماید و توکّل کند آنچه مصلحت او است ظاهر شود." (امر و خلق، ج3، ص405)

وقتی امور به حق واگذار شود، یعنی تفویض بأتمّها صورت گیرد، حتّی در حقّ ظالم دعا شود که خداوند عنایتش را از او دریغ ندارد، چه بسا که سبب هدایت آن نفس گردد. زیرا به هر حال خداوند دوست ندارد احدی محروم بماند. مثلاً در حقّ متزلزلین می‌فرمایند، "به جمیع تلطّف و مهربانی نمایید و به مواعظ حسنه به شریعۀ احدیّه دلالت کنید. چه که حق دوست نداشته نفسی محروم ماند." (لئالی‌الحکمة، ج1، ص182)

حتّی حضرتش سعی می‌کند ظالمین را انذار نماید شاید که به هوش آیند. مثلاً در لوح رئیس فارسی مذکور، "چند مرتبه بلا بر شما نازل و ابداً التفات ننمودید ... معذلک بر غفلتتان افزود و همچنین وبا مسلّط شد و متنبّه نشدید." (الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص234) بنابراین خداوند به طرق مختلف سعی در متنبّه کردن بندگان می‌کند تا از غفلت به هلاکت نیفتند. جمال قدم تأکید دارند که، "ستّاریت حق به شأنی غلبه نموده که اگر صدهزار بار از نفسی خطا مشاهده شود، ابداً ذکرش از قلم امر جاری نه بلکه عفو فرموده مگر نفوسی که اِعراض از حق نموده‌اند." (امر و خلق، ج3، ص180)

بنابراین، عفو و صفح شأن حق است و توکّل و تفویض شأن خلق. حضرت عبدالبهاء در مناجاتی می‌فرمایند، "غفران صفت جلیل است و عفو و صفح از اعظم نعوت آن خداوند مجید." (بشارةالنّور، ص417) مکافات اعمال به عهدۀ حق است و سماح و گذشت شأن خلق. این است که جمال قدم می‌فرمایند، "دربارۀ غافلین و طاغّین دعا نمایید و از حقّ جلّ جلاله هدایت ایشان را بخواهید و اگر قابل هدایت نباشند انّه لهو الآخذ الشّدید. اخذ می‌نماید چنانچه نمود." (امر و خلق، ج3، ص227)

جمال قدم مایلند احبّاء به جای طلب انتقام از منتقم حقیقی در حق ظالم طلب مغفرت نمایند: "از خاطئان در کمال استیلا در گذرد و طلب مغفرت نماید و بر عاصیان قلم عفو درکشد." (ایقان مبارک، ص150) زیرا مایلند همان شخصی که زمانی خاطی و ظالم بوده به خود آید و از خداوند طلب عفو کند، "ای بسا عاصی که در حین موت به جوهر ایمان موفّق شود و خمر بقا چشد و به ملأ اعلی شتابد." (همان). این ارادۀ الهی است و چه نیکو است که آحاد احبّاء نیز تابع ارادۀ الهی باشند و به جای طلب انتقام از ساحت الهی، برای او مغفرت و هدایت بطلبند. خداوند آنچه را که مصلحت است انجام خواهد داد.

در پایان این بحث به نکتۀ دیگری نیز باید توجّه داشت. چه بسیار ظالمانی که در اثر بیداری و هشیاری به درگاه حق توجّه نموده از معاصی خود توبه و انابه نموده و مورد عفو و رحمت الهی واقع شده‌اند. داستان جناب عبدالمجید شیرازی شهرت دارد:

وقتی جناب ملّا علی بسطامی در شیراز از جمال علیّ اعلی مأموریت یافت که به نجف برود و امر الهی را به شیخ محمّدحسن نجفی ابلاغ نماید، جوانی شیرازی که ایشان را در عالم رؤیا دیده بود در پی ایشان راه افتاد. بقیه داستان را از زبان جناب بالیوزی بشنویم:

"ملّاعلی سعی کرد که اضطراب قلب آن جوان را فرو نشانَد و او را راضی کند که به سر کارش برگردد و گفت، «همراهی تو با من برای من مشکلات ایجاد خواهد کرد. به شیراز برگرد و آسوده‌خاطر باش که از رستگاران خواهی بود. از عدالت خداوند به دور است که جام رحمت خود را از بندۀ مشتاقی چون تو دریغ فرماید و یا تشنه‌لبی را از دریای مکرمت خود منع نماید.» ولی سخنان ملّا علی سودی نبخشید و هر قدر بیشتر در بازگشت عبدالوهّاب اصرار کرد، گریه و بی‌قراری او شدیدتر شد. بالاخره ملّا علی مجبور شد که درخواست عبدالوهّاب را قبول کند و کار خود را به خداوند واگذارد." (بهاءالله شمس حقیقت، ص122)

از آن طرف، پدر عبدالوهّاب ادامۀ داستان را اینگونه تعریف می‌کند:

"چقدر از کردۀ خود متأسّف و پشیمان هستم. دعا کنید که خداوند این گناه مرا ببخشد. من یکی از نزدیکان و محارم پسران فرمانفرما حاکم فارس بودم. موقعیتی داشتم که هیچ کس جرأت مخالفت و یا آزار مرا نداشت و کسی جسارت نداشت در کار من چون و چرا کند. به محض این که خبر رسید که پسرم عبدالوهّاب دکّانش را رها کرده و از شهر خارج شده است، به سرعت به دنبال او به طرف دروازۀ کازرون به راه افتادم و با خود چماقی برداشتم که او را کتک بزنم. در طول راه از هر کسی سراغ او را گرفتم. به من گفتند او را دیده‌اند که به دنبال مردی عمّامه‌ای به راه افتاده و چنان می‌نموده که هر دو قصد خارج شدن از شهر را داشته‌اند. این اخبار آتش خشم مرا تیزتر کرده غیظم را دو چندان می‌ساخت. با خودم فکر می‌کردم که چگونه می‌توانم این عمل ناشایست پسرم را تحمّل کنم؛ من که چنین موقعیت ممتازی در دستگاه فرمانفرما داشتم؟ هیچ چیز به جز یک تنبیه و گوشمالی سخت نمی‌توانست این رفتار ناهنجار پسرم را تلافی نماید.

به جستجوی خود ادامه دادم تا به آنها رسیدم و در حالی که از شدّت غضب دیوانه شده بودم به ملّا علی حمله نموده ضربات سختی به او وارد آوردم. او در زیر ضربات سنگین به آرامی می‌گفت، «ای عبدالمجید، دست نگهدار که خداوند ناظر رفتار تو است. او شاهد من است که من کوچک‌ترین مسئولیت در قبال رفتار پسر تو ندارم. این اذیّتی که بر من روا می‌داری برای من مهمّ نیست. زیرا در راهی که پیش گرفته‌ام خود را برای سخت‌ترین بلاها آماده نموده‌ام و آزاری که تو بر من وارد می‌آوری در مقابل آنچه که در آینده دچار آن خواهم شد مانند قطره‌ای در مقابل دریاست. واقع می‌گویم که تو بعد از من زندگی خواهی کرد و بی‌گناهی مرا خواهی فهمید و آن موقع دیگر افسوس و پشیمانی تو فایده‌ای نخواهد داشت.» ولی من بدون توجّه به سخنان وی با توهین و تحقیر آنقدر او را کتک زدم که خودم از پای در آمدم. ولی او با سکوت و شجاعت این تنبیه بی‌انصافانه مرا تحمّل نموده بالاخره ملّا علی را به حال خود رها کرده به پسرم دستور دادم که به دنبال من راه بیفتد.

در راه بازگشت به شیراز پسرم موضوع خواب خود را برای من تعریف کرد. رفته رفته احساس ندامت شدیدی سراپای مرا فرا گرفت و بی‌تقصیری ملّا علی بر من آشکار شد. به مرور زمان خاطرۀ آن همه بی‌انصافی که مرتکب شده بودم بر روحم سنگین‌تر می‌شد و بار آن عمل ناجوانمردانه چنان قلبم را در هم می‌فشرد که بالاخره مجبور شدم جلای وطن کرده از شیراز به بغداد نقل مکان نمایم." (بهاءالله شمس حقیقت، ص4-123)

حاجی عبدالمجید در کربلا به واسطۀ پسرش به حضور حضرت بهاءالله رسید و به امر مبارک ایمان آورد و "بعد همواره این داستان را همراه با اشک چشم خود تعریف می‌کرد." (همان، ص123)

حال، اگر جناب ملّا علی بسطامی امور خود را به حقّ واگذار نمی‌کرد و طلب هدایت برای حاجی مزبور نمی‌فرمود، شاید خداوند به طریق دیگری عمل می‌کرد که حقّ‌النّاس ادا شود. امّا این حالت بیشتر مورد رضایت حق بود که نتیجه‌اش معلوم شد.

**عواقب ظلم**

با این وجود نباید تصوّر شود که خداوند از ظلم ظالمین در می‌گذرد. گاه غضب الهی سبب می‌شود که شخص در همین جهان در خواب جهالت باقی بماند. جمال قدم خطاب به عالی‌پاشا صدراعظم عثمانی، بعد از ذکر مظالمی که از طرف حکومت مزبور بر ایشان و احبّاء وارد شده، می‌فرمایند، "این ذکر نه از برای آن است که متنبّه شوید. چه که غضب الهی آن نفوس را احاطه نموده ابداً متنبّه نشده و نخواهید شد و نه به جهت آن است که ظلم‌های وارده بر انفس طیّبه ذکر شود. چه که این نفوس از خمر رحمن به هیجان آمده‌اند و سُکر سلسبیل عنایت الهی چنان اخذشان نموده که اگر ظلم عالم بر ایشان وارد شود در سبیل حقّ راضی بل شاکرند. ابداً شکوِه نداشته و ندارند. بلکه دمائشان در اَبدانشان در کلّ حین از ربّ‌العالمین آمل و سائل است که در سبیلش بر خاک ریخته شود و همچنین رؤسشان آمِل که بر کلّ سنان در سبیل محبوب جان و روان مرتفع گردد... منتظر باشید که غضب الهی آماده شده. زود است که آنچه از قلم امر نازل شده مشاهده نمایید." (الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص233-234)

جمال قدم در مورد مجازات ظالمین به چند نکته اشاره دارند:

1. از طرفی می‌فرمایند که خداوند مقدّر کرده است که دنبالۀ فساد را قطع نماید و ظالمین را به جزای اعمالشان برساند: "قل إنَّ الله قَدَّرَ فی الکتاب بأن یأخُذَ الظّالمین بظلمهم و یقطع دابر المفسدین. فاعلموا بأنّ لمثل هذه الأفعال بنفسها اثرٌ فی المُلک و لَن‌یعرفَها أحدٌ إلّا مَن فتَحَ الله عینَه و کشفَ السّبحات عن قلبه و جعلَهُ مِن المهتدین." (همان، ص32 / مضمون: بگو خداوند در کتاب مقدّر کرده که ظالمین را به علّت ظلمشان مؤاخذه نماید و دنبالۀ مفسدین را قطع کند. پس بدانید که برای امثال این افعال در این عالم اثری وجود دارد که احدی به آن پی نبرد مگر آن که چشمش را بگشاید و برقع از وجه قلب بردارد و هدایت شود.)
2. مهلتی داده می‌شود که به نصایح الهیّه عمل کنند والّا عذاب الهی احاطه خواهد کرد: "إن لَن تستنصحوا بما أنصحناکم فی هذا الکتاب بلسانِ بدعٍ مبین یأخُذُکُمُ العذاب من کلّ الجهات و یأتیکمُ الله بعدله إذاً لن‌تقدرون أن تقوموا معه و تکوننّ مِن العاجزین." (همان، ص9 / مضمون: اگر از آنچه که در این لوح به شما اندرز دادیم پند نگیرید عذاب از جمیع جهات شما را احاطه خواهد کرد و خداوند عدلش را در مورد شما اجرا خواهد کرد. در آن موقع دیگر قادر نخواهید بود در مقابلش قیام کنید و ناتوان خواهید بود.)
3. وعده بعث نفوسی که برای مطالبۀ حقوق مظلومین مبعوث شوند و برای آنها سوگواری نمایند. (الواح ملوک، ص32) در لوح مبارک رضوان‌العدل، خطاب به اسم عادل خداوند می‌فرمایند، "فسوف نبعث منک مظاهراً فِی الملک و بِهِم نطوی شراع الظّلم و نبسط بساط العدل بین السّموات و الأرضین و بِهِم یمحو الله آثارَ الظّلم عن العالم و یزیّن أقطارَ الآفاق بأسماء هؤلاء بین العالمین..." (آثار قلم اعلی، ج4، ص247)
برای مطالعه بیشتر دربارۀ عدل و ظلم و عواقب آنها مراجعه نمایید به سفینه عرفان، دفتر دهم، صفحات 187-201، مقالۀ "مفهوم عدل در آثار مبارکۀ بهائی"، اثر دکتر شاپور راسخ / سفینه عرفان، دفتر 11، صفحات 120-142، مقالۀ "عدالت سلاطین در کلام ربّ‌العالمین" اثر راقم سطور / سفینه عرفان، دفتر چهارم، صفحات 33-49، مقالۀ "مضامین عمده در الواح مبارکۀ جمال ابهی خطاب به ملوک و رؤسا و زعمای دنیا" اثر دکتر شاپور راسخ.